

**بررسی تطبیقی احادیث اسلامی، عهد قدیم و ادبیات عامه؛ مطالعه موردی یکی از قضاوت‌های
منسوب به علی (ع)**

مصطفی قناعت‌گر^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۴

چکیده

در کتاب الارشاد، قضاوتی از علی (ع) درباره نزاع دوزن بر سر مادری یک کودک گزارش شده است. پژوهش پیش رو، در پی این است که با ارائه شواهدی براساس رویکرد تطبیقی، نشان دهد این گزارش یک داستان غیرواقعی و در زمره داستان‌های فولکلور است. ابتدا با بررسی واژه «عامه و خاصه» - که شیخ مفید این گزارش را به آنان نسبت داده - ادعای ادبیات عامه بودن گزارش تقویت شده است. سپس نشان داده شده که این داستان با هم‌بین ریخت و ساختار، در عهد عتیق - که پیش از اسلام تدوین گردیده - به حضرت سلیمان منتسب شده است. در ادامه نیز با مروری بر یک پژوهش آلمانی، این گمانه به قوت می‌رسد که نسخه علوی داستان، مانند بسیاری از نسخه‌های دیگر آن در ملل مختلف، داستانی عامیانه است.

کلیدواژه‌ها: قضاوت علوی، الارشاد، عامه و خاصه، ادبیات عامه، عهد عتیق، گریسمن.

درآمد

اعتبارسنجی روایات اسلامی، از دیرباز مورد توجه حدیث پژوهان واقع شده و روش‌ها و ملاکات متعددی را نیز برای این حرکت پالایشی انتخاب کرده‌اند که البته همه مانند یکدیگر نبوده و ملاک‌ها و ابزار نقد حدیث را متفاوت دانسته‌اند؛ از سنجه‌های سندی و رجالی گرفته تا سنجه‌های مضمونی به تمام اقسامش. برای نمونه، دو کتاب نقد المتن فی

۱. دانش‌آموخته سطح چهار و استاد حوزه علمیه (mostafaghanaatgar@yahoo.com).

التجربة الامامية و منطق النقد السندی، به ترتیب، به سنجه‌های مضمونی و سندی پرداخته‌اند.^۱

آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته، اعتبارسنجی با رویکرد «تطبیقی» است. نمونه‌هایی از رویکرد تطبیقی را در دو مقاله می‌توان دید. مقاله اول، تألیف اتان کلبِرگ با عنوان «ابوترا»^۲ و مقاله دوم، تألیف محمدعلی امیرمعزی با عنوان «شهربانو، بانوی ایران زمین و مادر امامان، میان ایران پیش از اسلام و شیعه امامی»^۳ است.

تشابه در نظام حاکم برداستان‌های نقل شده در احادیث با داستان‌های ملل نیز دستمایه پژوهش‌هایی در میان خاورشناسان گردیده است؛ مانند اثر رونالد باکلی با عنوان «ریخت‌شناسی و اهمیت برخی از روایات شیعه امامیه».^۴ این کشف تشابه نیز با روش تطبیقی به دست آمده است.

در مطالعات تطبیقی هرگونه تشابه میان حدیث با منابع تاریخی، منابع حدیثی غیرشیعی، کتب بایبلی^۵ و ادبیات عامه مهم و قابل پیگیری است.

در این مقاله، با توجه به احادیث امامی، عامی، عهد عتیق و ادبیات عامه، به صورت موردی، یکی از قضاوت‌های منسوب به علی (ع)، اعتبارسنجی می‌شود.^۶

طرح مسئله

در میراث حدیثی شیعه، ماجرای یکی از قضاوت‌های علی (ع) گزارش شده است. در گزارش آمده که ایشان در زمان خلافت عمر، به دعوای دوزن درباره مادری یک کودک رسیدگی کردند و با هوشمندی توانستند مادر واقعی را شناسایی کنند. این پژوهش، با رویکرد تطبیقی، می‌خواهد به این پرسش اصلی پاسخ دهد که آیا انتساب این دادرسی به علی (ع) صحیح است؟ در این مسیر به میراث حدیثی و تاریخی عامه، عهد

۱. هر دو کتاب، اثر شیخ حیدر حب الله است.

۲. بولتن دانشکده مطالعات شرق و آفریقا (دانشگاه لندن)، شماره ۴۱، ص ۳۴۷-۳۵۲.

۳. تشیع؛ ریشه‌ها و باورهای عرفانی، ص ۷۳-۱۳۹.

4. Buckley, Ronald. "The Morphology and Significance of Some Imami Shi'ite Traditions", Journal of Semitic Studies, 2007. Vol. 52(2), pp. 301-334.

۵. کتب مذهبی یهودی و مسیحی.

۶. از آقای مهندس فرزین فرکه زحمت ترجمه پژوهش Hugo Gressmann را عهده‌دار شدند و نیز از آقای دکتر دوستدار که با توجه دادن به ورژن سلیمانی داستان مسیر پژوهش حاضر را هموار کردند، بسیار سپاس گزارم.

قدیم^۱ و ادبیات عامه ملل یا همان فولکلور^۲ توجه شده است. با توجه به نقل‌های کهن مشابه این قضاوت در متون دیگر و در ادبیات شفاهی عامه یا همان فولکلور و انتساب آن‌ها به حکیمان و پادشاهان گوناگون و قراین فراوان دیگر، فرضیه پژوهش حاضر، «تردید جدی در صحت انتساب این دادرسی به علی (ع)» است.

این مساله از دو جهت ضروری می‌نماید؛ فقهی و روشی. توضیح، این‌که نقل مورد نظر، در متون فقه استدلالی در ابواب قضاوت مطرح شده و در جایگاه مدرک برای یک حکم شرعی حقوقی تصویر شده است.^۳ همچنین ضروری است تا روش تطبیقی در عرصه اعتبارسنجی احادیث بیشتر مورد توجه قرار گیرد. این پژوهش به عنوان یک مورد برای نشان دادن کارایی بالای این سنج، می‌تواند مسیر را برای استفاده دانشجویان اسلامی و حدیث‌پژوهان هموار سازد تا در سایر احادیث نیز به شکل مشابه پیگیری کنند.

تاکنون هیچ پژوهش دیگری - که به اعتبارسنجی این گزارش پرداخته باشد - ثبت نشده است؛ چه با سنج‌های شناخته شده ترا اعتبارسنجی و چه با بهره‌گیری از سنج رویکرد تطبیقی.

۱. گزارش قضاوت علوی و نسبت دادنش به عامه

در متون اسلامی، الارشاد شیخ مفید قدیمی‌ترین متن دستیاب است که ماجرای دوزن و یک کودک را با قضاوت امام علی به شکل مرسل نقل می‌کند.^۴ المناقب ابن شهر آشوب و الفضائل، منسوب به جبرئیل بن شاذان - که پس از الارشاد نوشته شده‌اند - نیز این روایت را آورده‌اند.

شیخ مفید در فصل قضاوت‌های علی (ع) در زمان عمر بن خطاب، اولین قضاوت را با عبارت «فَمِنْ ذَلِكَ مَا جَاءَتْ بِهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ فِي قِصَّةِ قُدَامَةَ بْنِ مَظْعُونٍ وَقَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ...» آغاز می‌کند. او سپس و در ابتدای هر داستان، از واژه «رووا» استفاده می‌کند که

1. Tanakh.

2. Folklore.

۳. فقه الإمام الصادق (ع)، ج ۶، ص ۹۰؛ القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ج ۱، ص ۳۸۸؛ الرسائل الثلاث، ج ۱، ص ۱۰؛ الفقه، المرور و آداب السفر، ص ۱۲۵؛ نظام القضاء و الشهادة فی الشريعة الإسلامية الغراء، ج ۱، ص ۲۲۲؛ أنوار الفقاهة، کتاب الحدود و التعزیرات، ص ۴۵۸؛ مجلة فقه أهل البيت (ع) (بالعربية)، ج ۲۷، ص ۱۲۳.

۴. در مقاله‌ای به اشتباه نوشته‌اند مفید در الارشاد، این قضاوت را از ابراهیم بن هاشم نقل کرده (نشریه حدیث‌پژوهی، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، شماره ۱۲، ص ۲۴۳).

نشان دهنده نقل از عامه و خاصه است؛ یعنی تمام این داستان‌ها را هم شیعه و هم سنی (بنا بر یکی از تعاریف «عامه و خاصه») روایت کرده‌اند. پنجمین قضاوتی که نقل می‌کند، در مورد دوزن و یک کودک است:

[عامه و خاصه] روایت کرده‌اند که در زمان خلافت عمر، دوزن در مورد یک کودک نزاع کردند. هر کدام از دوزن ادعا می‌کرد که آن کودک فرزند اوست؛ گرچه هیچ کدامشان بینه‌ای بر ادعایشان نداشتند و البته غیر آن دو، کسی دیگر ادعایی بر مادری آن کودک نداشت. عمر - که از حکم دادن در این مورد عاجز بود - از علی (ع) درخواست کرد قضاوت پرونده را بر عهده بگیرد. او (علی (ع) عمر؟) آن دوزن را فراخواند، آنان را موعظه نمود و [از عذاب الهی که در انتظار دروغ‌گویان است] ترساند؛ با این حال، دست از نزاع و اختلاف برنداشتند. وقتی علی (ع) اصرار آن دو را بر نزاع دید، فرمود: برای من یک اژه بیاورید. آن دو گفتند: می‌خواهی چه کنی؟ علی فرمود: می‌خواهم کودک را به دو نیمه مساوی تقسیم کنم و هر نیمه را به یکی از شما بدهم. در این هنگام یکی از زن‌ها سکوت کرد؛ اما دیگری گفت: الله الله یا ابالحسن (کنایه از طلب تجدیدنظر در حکم)، اگر تنها راه همین است، من دست از ادعایم برمی‌دارم و بچه را به آن زن می‌بخشم. حضرت فرمود: الله اکبر! این کودک، پسر توست. اگر پسر آن زن دیگر بود، دلش به حال آن کودک می‌سوخت (اما تو دلت سوخت و نه او). در این هنگام، آن زن دیگر - که دروغ گفته بود - اعتراف کرد که کودک، فرزند آن زن اول است. عمر بن خطاب خوشحال شد و برای علی (ع) که این گشایش قضایی را ایجاد نمود دعا کرد.^۱

گفته شد این دادرسی علوی، تنها در دو کتاب حدیثی دیگریافت می‌شود؛ المناقب ابن شهر آشوب^۲ و الفضایل ابن شاذان قمی.^۳ ابن شهر آشوب و ابن شاذان، هر دو در اواخر قرن

۱. وَرَوَوْا أَنَّ امْرَأَتَيْنِ تَنَازَعَتَا عَلَى عَهْدِ عُمَرَ فِي طِفْلٍ ادَّعَتْهُ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا وَلَدَ لَهَا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ وَلَمْ يَتَّزَعُمَا فِيهِ غَيْرُهُمَا فَالْتَبَسَ الْحُكْمُ فِي ذَلِكَ عَلَى عُمَرَ وَفَرَعَ فِيهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَاسْتَدْعَى الْمَرْأَتَيْنِ وَوَعَّظَهُمَا وَخَوَّفَهُمَا فَأَقَامَتَا عَلَى التَّنَازُعِ وَالْإِخْتِلَافِ فَقَالَ (ع) عِنْدَ تَمَادِيهِمَا فِي النَّزَاعِ ابْتَوْنِي بِمَنْشَارٍ فَقَالَتْ لَهُ الْمَرْأَتَانِ مَا تَصْنَعُ فَقَالَ أَقْدُهُ بَصْفَتَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا بَصْفَةٌ فَسَكَتَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَالَتْ الْأُخْرَى اللَّهُ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ فَقَدْ سَمَخْتُ بِهِ لَهَا فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ هَذَا الْبُكْبُ دُونَهَا وَلَوْ كَانَ ابْنُهَا لَرَفَعْتُ عَلَيْهِ وَ أَشْفَقْتُ فَأَعْتَرَفَتِ الْمَرْأَةُ الْأُخْرَى بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ صَاحِبَتِهَا وَالْوَلَدَ لَهَا دُونَهُ (دونها) فَسَرَى عَنْ عُمَرَ وَدَعَا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِمَا فَرَّخَ عَنْهُ فِي الْقَضَاءِ (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۲۰۵).

۲. همان، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳. همان، ص ۶۴.

ششم هجری می زیسته اند.

روایت ابن شهر آشوب به دقت با همان واژگان الارشاد نقل شده که با توجه به متأخر بودن از الارشاد، همانندی با الارشاد در ارسال در نقل، همانندی با الارشاد در شروع روایت با «رووا»، همانندی با الارشاد در این که روایت شرب خمر قدامه را کمی قبل از روایت دو کودک و یک زن نقل کرده، همانندی با الارشاد در شروع روایت قدامه با «العامه والخاصه» و نبود این روایت (دو زن و یک کودک) در هیچ کتاب متقدم دیگری جز الارشاد، می توان به قطع گفت که از الارشاد اخذ کرده و منبع دیگری نداشته است. تنها تفاوتش با الارشاد، این است که فاقد عبارتی کوتاه از انتهای نقل الارشاد است (از فشری تا آخر) و به جای آن عبارت «و هذا حکم سلیمان فی صغره» آمده است. گویا ابن شهر آشوب این عبارت را به عنوان توضیح بیان کرده باشد. در مورد عبارت یادشده، در ادامه بیشتر خواهیم گفت.

در کتاب الفضائل، منسوب به جرئیل بن شاذان نیز ماجرای دو زن و یک کودک نقل شده با همان مضمون و با مقداری تفاوت در واژگان و برخی جزئیات داستان. شاید نتوان با اطمینان گفت که این نقل برگرفته از الارشاد است؛ اما می توان گفت که این نقل قابل اعتماد نیست. متن روایت این است:

روایت شده دو زن که کودکی کوچک را به همراه داشتند، نزد عمر بن خطاب آمدند. هر کدام از آن دو ادعا می کرد که این کودک، کودک اوست و هیچ کدام، بینه ای بر اثبات ادعایش نداشت. عمر که متحیر شده بود، گفت: هیچ کسی جز علی بن ابی طالب نمی تواند در این مورد حکم دهد. علی علیه السلام را دعوت کردند و ماجرا را برایش توضیح دادند. ایشان پس از شنیدن قصه، به قبر اشاره کردند و فرمودند: شمشیرت را بیرون بکش، کودک را به دو نیمه مساوی تقسیم کن و به هر کدام از این دو زن نصف کودک را بده. در این هنگام، مادر واقعی به گریه افتاد و گفت: او را نکش! من رضایت می دهم که کودک به طور کامل برای آن زن باشد. این در حالی بود که زن دیگر ساکت بود. در این هنگام حضرت دستور دادند که کودک را به مادرش بدهند (یعنی حالت این دو زن نشان داد که اولی مادر واقعی و دومی دروغ گو است).^۱

۱. حَبْرٌ آخَرُ رَوَى أَنَّ امْرَأَتَيْنِ جَاءَتَا إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَ مَعَهُمَا صَبِيٌّ صَغِيرٌ فَادَّعَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا أَنَّ الْوَلَدَ وَلَدُهَا، وَ لَمْ يَكُنْ لَوَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَيِّنَةٌ، فَتَحَبَّرَ فِي ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَقَالَ: مَا لِهَذَا إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَأَخْضَرَ عليه السلام، فَقَضَوْا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَأَشَارَ إِلَى قَتْرِ فَقَالَ: سَلِ سَيْفَكَ وَاقْصِمِ الصَّبِيَّ بِنِصْفَيْنِ مُتَسَاوَيْنِ وَأَعْطِ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا نِصْفَهُ، فَبَكَتِ الْأُمُّ وَقَالَتْ: لَا تَقْتُلْهُ فَإِنِّي رَضِيْتُ بِأَنْ يَكُونَ لَهَا جَمِيعاً وَ سَكَتَتِ الْآخَرَى، فَأَمَرَ عليه السلام بِرَدِّ الصَّبِيِّ إِلَى أَبِيهِ.

این نقل، در برخی موارد متفاوت از نقل الارشاد است که مهم‌ترین آن، نقش آفرینی قنبر و اشاره نداشتن به اعتراف زن دروغ‌گواست. واژگان نیز جز در بخش ابتدایی، شباهتی به نقل الارشاد ندارد.

ممکن است نویسنده الفضایل، داستان را براساس نقل به مضمون از الارشاد مکتوب کرده باشد که بالطبع بیشتر دستخوش کاهش و افزایش بوده و این اختلافات با نقل الارشاد، بدان سبب است. نیز ممکن است از منبعی مکتوب که برای ما ناشناخته است، اخذ کرده باشد. به گمان قوی‌تر، گزارش الفضایل برگرفته از ادبیات شفاهی و داستانی شیعی بوده که مستندات آن خواهد آمد. به همین جهت، هم در واژگان با نقل الارشاد متفاوت است. وقتی اصل داستان شفاهی باشد، واژگان و حتی کاراکترهای داستان سیال هستند.

علاوه بر ارسال سند، صحت انتساب کتاب الفضائل به جبرئیل بن شاذان به شدت محل تردید، بلکه منتفی است.^۱ این بدان معناست که داستان، هم از ارسال سند و هم از تردید در انتساب به مؤلف رنج می‌برد که سبب می‌شود به آن اعتماد نکنیم.

ماجرای دیگری که از جهت نزاع دوزن در بحث فرزند شبیه گزارش مورد بحث ماست، نقل قاضی نعمان مغربی و به تبع او، ابن شهر آشوب در المناقب است.^۲ در این نقل، دوزن در مورد دو کودک - که یکی دختر و دیگری پسر است - نزاعی دارند و هر کدام از دوزن مدعی است که پسر متعلق به او است. عمر بن خطاب از علی (ع) کمک می‌گیرد و حضرت با وزن کردن شیر مادرها در دو ظرف یک اندازه، حکمی را صادر می‌کنند. این قضاوت، به دلیل تفاوت زیاد با قضاوت مورد بحث ما، نمی‌تواند ضمیمه به قضاوت موجود در الارشاد، المناقب و الفضائل شود.

گزارش قضاوت دوزن و یک کودک، در هیچ منبعی از منابع اهل سنت موجود نیست؛ پس چرا شیخ مفید می‌گوید عامه و خاصه آن را روایت کرده‌اند؟ خواهیم گفت که به احتمال زیاد، مراد شیخ از عامه و خاصه، اهل سنت و شیعه نیست.

در منابع روایی عامه، شبیه به این قضاوت از قول رسول خدا (ص) و به نقل ابوهریره به حضرت سلیمان (ع) نسبت داده شده و نه به علی (ع). در این باره توضیحی خواهد آمد.

۲. معنای ما جاءت به العامه و الخاصه

پس از بررسی، به نظر می‌رسد عبارت «روت العامه و الخاصه» - که شیخ مفید بیان کرده

۱. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۸۲ و ج ۱۶، ص ۲۵۰.

۲. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (ع)، ج ۲، ص ۳۲۲؛ مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۲، ص ۳۶۷.

- به معنای روایت‌گری اهل سنت و شیعیان نیست. این عبارت و متعلقاتش، معادل این دسته از عبارات در زبان فارسی است: زبان‌زد خاص و عام است، همه می‌گویند، برسر زبان هاست.

گرچه گاهی در متون نه چندان کهن از عبارت عامه و خاصه در بیان دوگانه شیعه و سنی استفاده شده،^۱ اما در بیشتر متون کهن و بسیاری از متون جدید - که معمولاً غیرفقهی است - از این عبارت به معنای همگان استفاده شده؛ بدون التفات به شیعه و سنی بودن آن افراد مورد نظر و غالباً هم در مورد ماجراها و داستان‌ها و قضایا و مثل هاست.^۲ در موارد محدود از کتب متقدم نیز به معنای شیعه و سنی به کار رفته که البته آن هم با وجود قرینه است که بر فریقینی بودن دلالت دارد؛ قرآینی مانند اختلافات فقهی یا تعدد طرق سندی.^۳

اساساً عبارت عامه و خاصه - که به معنای فریقین است - یک اصطلاح شیعی است و در میان شیعه رواج دارد که خود را خاصه می‌نامند و سنیان را عامه. به همین دلیل است که در استقرا، این عبارت در منابع اهل سنت به معنای فریقین نیست و در منابع شیعی چنین معنایی دارد. در منابع شیعی نیز، نه در همه جا، بلکه در بیان اختلافات فقهی و کلامی و ترسیم دوگانگی‌های فرقه‌ای چنین معنایی را داراست.

این یافته، ادبیات عامه و فولکلور بودن قضاوت دوزن و یک کودک با نقش‌آفرینی علی (ع) و عمر بن خطاب در میان عوام شیعه را تقویت می‌کند: مردمان چنین می‌گویند، برسر زبان هاست، ماجرای معروف است. این یعنی الزاماً چنین نیست هر ماجرای که روت العامة و الخاصة باشد، در روایات اسلامی و حتی فقط شیعی نیز باشد؛ بلکه گاهی فقط در فرهنگ عامه شیعه رایج است؛ نه به معنای روایتی در کتب حدیث و تاریخ و نزد اهل علم، بلکه به معنای یک داستان که چه بسا مورد قبول هم واقع شده و ماجرای واقعی و غیرافسانه‌ای تلقی می‌شود. نسبت بین عبارت «جاءت به العامة والخاصة» با بودن آن نقل در کتب حدیثی و تاریخی، حداکثر عموم و خصوص من وجه است؛ اگر نگوییم تباین است؛ به خصوص در استعمالات کهن.

۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۱۸۴

۲. شرح مشکل الآثار، ج ۱۱، ص ۵۳۹؛ نهج البلاغة، ص ۴۳۱؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۶؛ البلدان، ص ۳۴۷؛ مصباح المتعجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۰۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۳؛ أخبار الزمان، ص ۱۹۹؛ صورة الأرض، ج ۱، ص ۱۵۱؛ التمثیل والمحاضرة، ص ۳۹۹

۳. الإعلام بما اتفقت علیه الإمامية من الأحكام، ص ۶؛ الخلاف، ج ۱، ص ۲۷

در ادامه بیان خواهیم کرد که اصل این داستان، در فرهنگ‌های شفاهی کهن غیراسلامی در مورد حاکمان و قاضیان تبتی و چینی و هندی و ... نیز روایت شده است. این مطلب، ادبیات عامه بودن و نبود قضاوت مورد بحث در تراث مکتوب و علمی را تقویت می‌کند و با عبارت الارشاد (ما جاءت به العامة والخاصة) که حاکی از ادبیات عمومی بودن قضاوت است هم خوانی دارد.

۳. شاهدهی بر معنای یادشده برای واژه عامه و خاصه

بیان شد که این عبارت، در استعمال غالب و اصیلش، به معنای «مردم چنین می‌گویند، بر زبان عموم مردم است و ...» است و ربط و اشاره‌ای به فریقین ندارد. در واقع، اعم از این است که اشاره به فریقین داشته باشد یا نداشته باشد.

به عنوان شاهد بر این ادعا، باز از خود الارشاد کمک می‌گیریم. اولین نقل الارشاد، در باب قضاوت‌های علی (ع) در عهد عمر، از مواردی است که در منابع مکتوب فریقین آمده است. در عین حال، شیخ مفید، جنبه ادبیات عامه بودن آن و نه فریقینی بودنش را لحاظ کرده است. علاوه بر استدلالات پیشین، در معنای «جاءت به العامة والخاصة»، در خصوص نقل شرب خمر قدامه نیز شواهدی دال بر ادبیات عامه بودنش به دست آمده است.

این قضاوت مربوط به شرب خمر قدامه بن مظعون است که علی (ع)، اشتباه عمر بن خطاب را در امر قضاوت تصحیح می‌کند.

وقتی در منابع شیعه و سنی پیگیری می‌کنیم، می‌یابیم که اصل ماجرای شرب خمر قدامه و نقش آفرینی امیرالمومنین و عمر منقول است؛ اما نه با خوانش «خطای عمرو تصحیح علی»، بلکه با خوانش «مشورت گرفتن عمر از علی». در الکافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام، این ماجرا نقل شده است. وقتی عمر در مقام قضاوت برمی‌آید، از علی (ع) مشورت می‌گیرد و حضرت نیز حکم الهی را بیان می‌کند. در این سه منبع معتبر شیعی، مشورت گرفتن عمر با این آغاز نقل شده است:

فَأَرْسَلَ عُمَرُ إِلَى أَنَسٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ فِيهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَإِنَّكَ الَّذِي قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ): أَنْتَ أَغْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَأَقْضَاهَا بِالْحَقِّ.^۱

۱. الکافی، ج ۱۴، ص ۶۲۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۸۱.

در منابع اهل تسنن نیز این ماجرای مشورت گرفتن نقل شده است.^۱ چه در منابع سنی و چه شیعی اصیل و کهن - که این گزارش آمده - هیچ جا ندارد عمر خطا کرده باشد، بلکه نهایتاً فقط مشورت خواست. در بسیاری از منابع عامی نیز، خود عمر مستقیماً حرف قدامه را رد می‌کند.^۲

اگر بنا را بر معنای «صرفاً فریقینی» عبارت «العامه والخاصه» بگذاریم، باید بگوییم مشخص نیست که شیخ مفید، بر چه اساسی چنین نقلی را با خوانشی متفاوت به شیعه و سنی نسبت می‌دهد؟ شاید گفته شود او منابعی از فریقین در اختیار داشته که ماجرا را به آن شکل نقل کرده بودند و آن منابع به دست ما نرسیده است. باید گفت عبارت مفید «ما جاءت به العامه والخاصه» است؛ بالاخره یک نفر از خاصه یا عامه باید نقل مفید را گفته باشد یا نه؟ چطور ممکن است عامه و خاصه ماجرای تقابل و اختلاف را نقل کرده باشند، ولی در کتب حدیث موجود هیچ اثری از آن نباشد، بلکه ماجرا در کتب معتبر شیعه و سنی به شکل مشورت نقل شده باشد؟ گویا در ادبیات عامه شیعیان به خلاف متون روایی شیعی، متن داستان به سمت خیر و شرو نزاع علی و عمر رفته که با تمایلات عامیانه و غیر علمی، سازگاری دارد. نمی‌خواهم بگویم عمرو علی علیه السلام در طول تاریخ نزاع نداشته‌اند؛ داشته‌اند و شدید هم بوده است؛ اما بحث این بخش از پژوهش، حول یک واقعه خاص است که دیدیم از لحاظ روایات شیعی و سنی، نزاع نبوده و مشورت بوده است. در نتیجه، این نقل شیخ مفید - که یک فولکلور شیعی را روایت کرده - مؤید مطالب پیش گفته است. اصل ماجرا در متون شیعه و سنی وجود دارد؛ اما این نقل الارشاد، از خوانش عامیانه آن در میان شیعیان پرده برداشته است.

این گزارش، شاهی است بر این که گزارش دوزن و یک کودک نیز فولکلور و نقلی شفاهی در میان شیعیان است.

با تمام این نکات، احتمال ضعیفی می‌توان داد که مراد شیخ مفید از عامه و خاصه، فریقین است؛ حال، یا به این شکل که این گزارش و گزارش قدامه (با خوانش خطای عمر) در منابع مکتوب روایی و تاریخی فریقین بوده که در دسترس مفید بوده و اینک موجود نیست، یا این که به صورت شفاهی بر سر زبان عوام شیعه و سنی است (نه عالمان) و یا این که بر سر

۱. برای نمونه: الشرح الكبير، ج ۲۶، ص ۴۱۵.

۲. برای نمونه: مسائل الإمام أحمد بن حنبل وإسحاق بن راهويه، ج ۷، ص ۳۶۹۹؛ تاریخ المدینة لابن شبة، ج ۳، ص ۸۴۲.

زبان عالمان شیعه و سنی بوده که چنین نقلی را به صورت شفاهی در گعده‌ها یا منابر بیان می‌کنند و یا این که هم عالمان و هم عوام فریقین به شکل شفاهی نقل می‌کردند؛ چه در منابر و چه در کوچه و بازار.

باز هم تنها در فرض اول است که فولکلور بودن آن زیر سؤال می‌رود. بماند که ممکن است از ادبیات عامه وارد منابع مکتوب شده باشد.

به هر شکل، در جمع‌بندی پایانی خواهیم دید که کفه بر ساخته بودن نسخه علوی قضاوت، بسیار سنگین است.

۴. نسخه سلیمانی قضاوت در عهد قدیم

در کتاب اول پادشاهان در عهد عتیق، شناخته‌شده‌ترین خوانش از دادگاه دوزن و یک کودک آمده است. در این کتاب، یکی از قضاوت‌های سلیمان نبی (ع) آمده که جز در جزئیات، همان قضاوت منسوب به علی (ع) است. در عهد قدیم آمده است:

۱۶. آنگاه دو روسپی به سوی پادشاه آمدند و برابر او ایستادند.

۱۷. یکی از آن زنان گفت: «تمنا دارم ای سرورم! من و این زن در یک خانه ساکن هستیم و من فرزندی بزادم، در حالی که او در خانه بود.

۱۸. چنین روی داد که سه روز پس از فارغ شدن من، این زن نیز فرزندی بزاد. ما با هم بودیم و غریبه‌ای با ما نبود و جز ما دو تن، کس در خانه نبود.

۱۹. باری، شبی پسر این زن بمرد؛ زیرا روی او خفته بود.

۲۰. نیمه شب برخاست و در حالی که کنیز تو [مراد آن زن از «کنیز تو»]، خودش است. نشانه ادب در محضر سلیمان [خفته بود، فرزند مرا از بر من برگرفت، او را بر سینه خود نهاد و پسر مرده خویش را بر سینه من نهاد.

۲۱. بامداد برخاستم تا پسر خود را شیر دهم و اینک [دیدم] او مرده بود! لیک بامداد، وی را واری کردم و اینک او همان پسر من نبود که زاده بودم».

۲۲. آنگاه آن زن دگر گفت: «راست نیست! پسر من همان است که زنده است و پسر تو همان که مرده است!» و این زن [زن اول] ادامه داد: «راست نیست! پسر تو همان است که مرده است و پسر من همان که زنده است!» بدین سان برابر پادشاه مشاجره کردند.

۲۳. و پادشاه گفت: «این زن می‌گوید اینک این پسر من است که زنده است و پسر تو مرده است و آن زن می‌گوید راست نیست، پسر تو همان است که مرده است و پسر من همان که زنده است!».

۲۴. پادشاه فرمان داد: «شمشیری نزد من آرید»؛ و شمشیر را برابر پادشاه آوردند.

۲۵. او گفت: «کودک زنده را دو پاره کنید و نیمی را به یکی و نیمی را به آن دیگری دهید».

۲۶. آنگاه زنی که پسر او زنده بود به پادشاه خطاب کرد (چرا که شفقت وی از برای پسرش به جوش آمده بود) و گفت: «تمنا دارم ای سرورم کودک زنده را به وی دهند و او را نمیرانند!» لیک زن دگر گفت: «نه از آن من خواهد بود و نه از آن تو؛ دو پاره کنید!».

۲۷. آنگاه پادشاه به سخن درآمد و گفت: «کودک زنده را به آن زن نخست دهید و او را نمیرانید؛ مادر، او است».

۲۸. تمامی اسرائیل از داوری‌ای که پادشاه کرده بود آگهی یافتند و پادشاه را ارج نهادند؛ چرا که دیدند در او حکمت الهی از برای اقامه دادگری است.^۱

از این سند، می‌توان به «خوانشِ بایبلی» دادگاه دوزن و یک کودک تعبیر کرد (کتاب مقدس مسیحیان یا همان بایبل، به دو بخش عهد عتیق و عهد جدید تقسیم می‌شود). در خوانش بایبلی، این سلیمان نبی عليه السلام و داور است که با زیرکی و حکمت نبوی خویش توانست پی ببرد مادر واقعی، کدام یک از دوزن است.

درباره عهد عتیق (عهد قدیم)

عهد عتیق گلچینی است از آثاری که عبریان و یهودیان، از قرن دوازدهم قبل از میلاد تا طلوع مسیحیت، تصنیف، بازخوانی، بازنویسی، گردآوری و تدوین کرده‌اند. نوشته‌های این مجموعه آثار، ناهمگون هستند. در این مجموعه ناهمگون انواع وحی و تنزیل و پیش‌گویی انبیای گذشته، سروده‌ها و تعالیم حکیمان قدیم، امرونی کاهنان و روحانیان باستان و فعالیت‌های پادشاهان یافت می‌شود.

عهد عتیق در اصلِ خویش، برای عبریان و به زبان عبری نوشته شده، اما قطعاتی هم در آن می‌توان یافت که به زبان آرامی نوشته شده است.

عنوان «عهد عتیق» یا «میثاق کهن» به معنای عهد و پیمان خدا با بشر در دوران باستان، نامی است که حدود ۱۸۰ سال پس از میلاد بر این نهادند. این نام از اعتقاد مسیحیان صدر

۱. عهد عتیق، ج ۲، ص ۳۹۹ و ۴۰۰.

مسیحیت برآمده است. کلیسای صدر مسیحیت بر این اعتقاد بود که عبارت «عهد جدید» ذکر شده در آیات «کتاب پرمیا»، همان عهدی است که خدا با عیسی بسته است؛ به همین دلیل، کتب و مراسلات حواریان و رسولان مسیح را «عهد جدید» و مجموعه کتب مقدس پیشین را - که همه از آن یهودیان بود - «عهد قدیم» نامیدند؛ اما خود یهودیان، مجموعه کتب مقدس خود را «تنخ»^۱ می خواندند. مجموعه کتب مقدس عبری عبارت است از:

بخش یکم. «تورات» یا کتاب احکام،

بخش دوم. «نبی یم/نوییم» یا کتاب انبیا،

بخش سوم. «ختویم/کتویم/کتویم» یا مکتوبات (نوشته های قدیسان).

داستان قضاوت سلیمان، در کتاب اول پادشاهان - که قسمتی از نوییم (بخش دوم تنخ) است - آمده که هیچ کس ادعای وحی بودن آن را ندارد.^۲

در اصالت انتساب ماجرا به سلیمان نقدهای جدی وجود دارد. گفته شد که حتی خود یهودیان، ادعای وحیانی بودن آن را ندارند. درباره انتساب های موازی این حکایت و خوانش های مشابهش در ادامه بیشتر سخن خواهیم گفت.

یکی از تفاوت های مهم این خوانش با خوانش شیعی این است که در پایان روایت الارشاد، زن دروغ گوا اعتراف کرد؛ ولی در روایت عهد قدیم چنین نبود. شاید دلیلش (در فرض برساخته بودن نقل الارشاد) این باشد که سازندگان نقل شیعی، می خواستند آن را از جهت فقهی نیز موجه کنند. صرف حرکت عاطفی آن زن، دلیلی فقهی بر راست گوی بودن او نیست؛ اما اعتراف شخص دروغ گوبه کذبش، دلیلی محکمه پسند در فقه محسوب می شود.^۳

در منابع اهل سنت، این داستان آمده که رسول خدا آن را به حضرت سلیمان منتسب کرده اند.^۴ در منابع شیعه فقط ابن شهر آشوب گذرا گفت که این داستان منقول از علی، حکم سلیمان فی صغره است که گویا نشان از آشنایی او با منابع اهل سنت یا عهد قدیم یا هردو دارد. او توانسته صحت هردو انتساب را بپذیرد و تاریخ را در تکراری بسیار شبیه نقل کند. گرچه این تکرار تاریخ عقلا محال نیست؛ اما با توجه به قرائن پیش گفته و آینده، ضعیف

1. תנ"ך

۲. رک: عهد عتیق؛ قصه زندگی و باور یک قوم، کتاب دوم، بخش ۱، ص ۴۷-۴۹.

۳. برای نمونه: القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۶۳-۸۳.

۴. مسند احمد، ج ۱۴، ص ۳۳؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۳۸۱؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۴۴؛ سنن نسایی، ص ۵۴۸.

می‌نماید. آری، می‌توان فرض کرد دو نفر یک حکم واحد دهند؛ اما آسان نیست این‌که بپذیریم اجزاء و کاراکترهای خودِ نزاع این مقدار شبیه به یکدیگر و اصل داستان این مقدار پر تکرار در ملل مختلف باشد که خواهیم دید.

شیخ محمد حسن مظفر، ابوهریره را به واسطه نسبت دادن این روایت به رسول خدا به شدت محکوم می‌کند؛ زیرا در این نقل آمده ابتدا داوود نبی قضاوت کرد و حق را به زن بزرگ‌تر داد و سپس سلیمان نبی فرزند داوود با استفاده از همان روش عاطفی یادشده، فهمید حق با زن کوچک‌تر است. این یعنی یا داوود خطا کرده یا سلیمان که هر دو باطل است.^۱

۵. بررسی فولکلور بودن داستان با تکیه بر یک پژوهش آلمانی

بر اساس پژوهش‌های تاریخی پژوهش‌گران، این داستان در زمره داستان‌های فولکلوری قرار می‌گیرد که در میان فرهنگ‌های مختلف به شکل شفاهی رایج بوده و هر فرهنگی آن را به بزرگ خود نسبت می‌داده است. یهودیان نیز آن را به سلیمان نسبت دادند و در تنخ جای دادند.^۲ این نوع داستان‌ها، زیرمجموعه ادبیات عامه با موضوع «کردارها و گفتارهای حکیمانه / هوشمندانه» قرار می‌گیرد.^۳

هوگو گریسمن^۴ (۱۸۷۷-۱۹۲۷)، پژوهش‌گر آلمانی مطالعات کتاب مقدس و شرق باستان، درباره این قضاوت سلیمانی و تطبیق آن با ادبیات عامه، مقاله جالب توجهی دارد. این مقاله در سال ۱۹۰۷م، در شماره یکصد و سی‌ام مجله بررسی آلمانی^۵ چاپ شد. محتوای این مقاله تاکنون به زبان انگلیسی یا زبان دیگر ترجمه نشده است. این پژوهش برای اولین بار، گزارشی از مقاله «قضاوت سلیمانی»^۶ را در اختیار پژوهش‌گران فارسی زبان قرار می‌دهد.

گریسمن در مقدمه اشاره می‌کند که بسیاری از مردم، به ویژه افرادی که در شرق زندگی می‌کنند، داستان‌هایی را با آب و تاب از خرد و فرزاندگی افرادی در عرصه قضاوت سروده‌اند.

۱. دلایل الصدق لنهج الحق، ج ۶، ص ۵۰۹.

2. I Kings (Anchor Bible), p.196.

3. The Hebrew Folktale: History, Genre, Meaning, p.27.

4. Hugo Gressmann.

5. Das salomonische Urteil, Deutsche Rundschau 130, p.212-228.

6. Das salomonische Urteil.

این داستان‌ها به ادبیات عامه آنان تبدیل شده و بر سر زبان‌هایشان است. در هند قدیم «بودا» را نماد فرزاندگی می‌دانستند. امروزه در هند مدرن چنین شأنی را برای «ماریا درامان» قایل‌اند. در ژاپن «اوکایچی زنوکامی» را ستایش می‌کردند در مصر «میکرینوس»، در اسرائیل «سلیمان» و در بین عرب‌ها «هارون الرشید».

گریسمن اشاره می‌کند که در بین این اسطوره‌های فرزاندگی، خیلی به ندرت خانمی به چشم می‌خورد که می‌شود «ویساخا» در تبت را یک نمونه برای زنان فرزانه دانست. به باور این بایبل‌پژوه آلمانی، برای این که بتوان در مورد اصالت و پیدایش یک داستان به نتیجه‌ای رسید، نمی‌شود به یکی دو مثال اکتفا کرد، بلکه باید تمام مناطق مختلفی را که چنین داستانی در آن وجود دارد، بررسی کرد تا دایره اطلاعاتی در موردش کامل شود. باید خوانش‌های گوناگون از یک داستان که در فرهنگ‌های مختلف نقل شده، بررسی شود. شاید به برخی داستان‌ها شاخ و برگ اضافه داده شده باشد یا افرادی که در برخی از آن‌ها ذکر می‌شوند وجود خارجی نداشته باشند و صرفاً افسانه باشند. بنابراین، بدون ورود در مسائل تاریخی نمی‌توان دریافت کدام داستان واقعی و کدام افسانه‌ای بیش نبوده است.

بنا بر یافته‌های هوگو گریسمن، داستان قضاوت سلیمان در ملل و فرهنگ‌های مختلف به افراد مختلف نسبت داده شده است. وقتی نمونه‌ها را بررسی می‌کنیم، هجده نمونه مختلف پیدا می‌کنیم. در تمام این نمونه‌ها، یک نقطه مشترک است؛ اشتراک در این است که در داستان، یک نزاع معماگونه وجود دارد مبنی بر نزاع دوزن بر سر مادری یک کودک که غیرقابل حل به نظر می‌رسد. همه درمانده هستند که این مشکل چه راه حلی دارد؟ هنگامی که همه از حل این معما ناتوان می‌شوند، انسانی فرزانه و دانشمند می‌آید و این مشکل را حل می‌کند.

گریسمن هجده داستان کهن از ادبیات عامه مردمان تبت، هند، اسرائیل، چین، یونان، مصر و عرب را با ذکر جزئیات گزارش می‌کند. او به خوانش علوی داستان - که محور پژوهش پیش‌روست - آگاه نبوده و آن را ذکر نمی‌کند. تنها اشاره اسلامی او، ذیل داستان ششم است که در پاورقی می‌نویسد: در صحیح البخاری به نقل از محمد، این داستان به سلیمان نسبت داده شده است.

تمام این هجده داستان، با محوریت نزاع دوزن بر سر یک کودک آغاز و با داوری حکیمانه یک حکیم/پادشاه به پایان می‌رسد. سایر جزئیات داستان‌ها بسته به شرایط

فرهنگی و جغرافیایی ملل، تفاوت‌هایی دارد که آن محور اصلی را سرو شکل می‌دهد. در اینجا به جهت پرهیز از طولانی شدن نوشتار، تنها به سه نمونه از این داستان‌ها اشاره خواهد شد.^۱

الف) داستان دوم

دوزن بر سر پسرکی اختلاف دارند و نزد پادشاه (DJRIPA) می‌روند. او می‌گوید که هر کدامتان یک دست این بچه را بگیرید. هر که توانست بچه را بکشد، او مادر این پسر است. با این که مادر واقعی بچه قوی‌تر است، دلش نمی‌آید بکشد و پادشاه نیز از همین نکته می‌فهمد که مادر واقعی، این زن است و بچه را به او می‌دهد. سپس به آن زن دیگری گوید که این گونه من فهمیدم تو مادرش نیستی. آن زن می‌گوید من جن هستم و می‌خواستم این بچه را ببرم.^۲

ب) داستان چهارم

این داستان نیز از داستان‌های تبت است. مردی یک زن و یک معشوقه داشته است. زن نازا بوده، ولی مرد از معشوقه صاحب فرزند می‌شود. زن تلاش می‌کند که بچه را از معشوقه بگیرد. به همین دلیل، مرد را مسموم می‌کند و به قتل می‌رساند و ادعا می‌کند که این بچه، بچه من است. بین این دوزن اختلاف می‌شود. بدین سبب نزد فرماندار به نام پائوچینگ می‌روند تا وی در این باره قضاوت کند. او در اولین اقدام خود، یکی از طرفین را شکنجه می‌دهد، ولی نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. سپس روش‌های متعدد را امتحان می‌کند، اما همچنان بدون نتیجه می‌ماند تا این که دستور می‌دهد دایره‌ای با گچ بکشند و بچه را در آن بگذارند و به آن دوزن می‌گویند شما دو تا از خارج از این دایره باید بچه را بکشید و هر کدام موفق شدید بچه را از دایره خارج کنید، او مادر واقعی است.

حکم اجرا می‌شود، ولی مادر اصلی دلش نمی‌آید که فرزندش را بکشد و می‌گوید من حاضرم خودم قطعه قطعه شوم، ولی به فرزندم آسیبی نرسد. بر همین اساس حکم می‌کنند که بچه متعلق به اوست.^۳

ج) داستان هشتم

مردی دوزن داشته که هریک دارای فرزندی بودند و در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند.

۱. فایل ترجمه کامل مقاله گریسمن، به شکل الکترونیکی در فضای مجازی نشر خواهد یافت.

۲. ص ۲۱۴.

۳. ص ۲۱۵.

هنگامی که مرد خانواده فوت می‌کند این دوزن کنار هم به زندگی ادامه می‌دهند. بعد از مدتی یکی از بچه‌ها می‌میرد، ولی این دو نفر به خاطر این که ارتباط خوبی با هم داشتند، بدون هیچ مشکلی زیر یک سقف به زندگی ادامه می‌دهند؛ به حدی که آن زنی که مادر کودک نبوده، به کودک شیر می‌داده، تا این که با هم به اختلاف می‌خورند و آن زنی که مادر بچه نبوده، ادعای می‌کند که مادر بچه است. آن‌ها برای حل مشکل به قاضی مراجعه می‌کنند. قاضی چیزی می‌طلبد تا بچه را نصف کند. آن زن که مادر واقعی نبوده، قبول می‌کند؛ ولی مادر واقعی قبول نمی‌کند و می‌گوید که من این بچه را نمی‌خواهم. قاضی از این واکنش درمی‌یابد که او مادر فرزند است؛ می‌گوید مادر واقعی برای این بچه تو بودی. سپس زن دیگر را تنبیه می‌کند.^۱

همان‌گونه که گریسمن نوشته، این داستان از فولکلورهای کهن در میان اقوام مختلف است. پراکندگی جغرافیایی آن نیز کم نظیر است.

نتیجه

با توجه به نقل‌های موازی از داستان دوزن و یک کودک، پذیرش اعتبار نسخه علوی آن در الارشاد سخت می‌نماید. این داستان در عهد قدیم - که پیش از میلاد مسیح تدوین شده است - وجود دارد و منتسب به سلیمان نبی (ع) است. علاوه بر آن، با ارائه گزارشی از مقاله گریسمن مشاهده شد که داستان قضاوت با همان ریخت و ساختار، در ادبیات عامه، فولکلوریک و کهن شرق و غرب آسیا نیز وفور دارد. همچنین براساس مطالعه اصطلاح «عامه و خاصه» - که در صدر گزارش الارشاد بود - دانسته شد که این اصطلاح به گمان قوی حتی نزد مفید به معنای ادبیات عامه بودن داستان است که شواهدش بیان شد. البته ادبیات عامه بودن، به تنهایی دلیل بر نبود منبع مکتوب یا ساختگی بودن نیست، بلکه اعم است از این که آن گزارش در متون تاریخی و حدیثی دارای اصلی باشد یا نباشد. اما درباره گزارش دوزن و یک کودک، دیدیم که ماجرای دارای قدمت شفاهی مقدم بر اسلام است و یک نقل مکتوب سلیمانی را نیز پیش از خود شاهد است. نسخه علوی در هیچ منبع اسلامی دیگر نیامده و آنچه در منابع اسلامی هست، همان نسخه سلیمانی و عهد عتیقی است. به گمان قوی، علاقه توده‌های شیعه (مانند هر نحله دیگر) بر بزرگ کردن رهبرانشان، سبب شده تا این داستان را به علی (ع) منتسب کنند. این که اولین نفری که

نسخه علوی این فولکلور را ابداع کرد کیست، مشخص نیست؛ گرچه مقامات علی علیه السلام بسته به این یک داستان و امثال آن نیست.

کتابنامه

- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد (شیخ مفید)، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- انوار الفقاهة، کتاب الحدود و التعزیرات، ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
- اخبار الزمان و من اباده الحدثان و عجائب البلدان و الغامر بالماء و العمران، ابو الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، بیروت: دار الاندلس، ۱۹۹۶م.
- الاعلام بما اتفقت علیه الامامية من الاحکام موضوع، محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- البلدان، ابو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق الهمدانی المعروف بابن الفقیه، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.
- تاریخ المدینه، عمر بن شبه، ۱۳۹۹ق.
- التمثیل و المحاضرة، عبد الملك بن محمد بن اسماعیل ابو منصور الثعالبی، الدار العربیه للکتاب، چاپ دوم، ۱۹۸۱م.
- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- الخلاص، محمد بن حسن، شیخ طوسی، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
- دلائل الصدق لنهج الحق، محمد حسن مظفر، قم: مؤسسه ال البيت، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- الذریعه الى تصانیف الشیعه، اقا بزرگ طهرانی، نشر دارالاضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
- الرسائل الثلاث، سید محمد حسینی شیرازی، ۱۴۲۲ق.
- سنن النسائی، احمد بن علی، عمان: بیت الافکار الدولیه، چاپ اول.
- شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار علیهم السلام، نعمان بن محمد بن حیون مغربی، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- شرح مشکل الآثار، ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه بن عبد الملك، نشر مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.

- الشرح الكبير، شمس الدين ابو الفرج عبد الرحمن بن محمد المقدسى، قاهره: هجر للطباعة والنشر والتوزيع والاعلان، چاپ اول، ۱۹۹۵م.
- صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل، قاهره: وزارة الاوقاف، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج، قاهره: دارالحديث، چاپ اول: ۱۴۱۲ق.
- صورة الارض، محمد بن حوقل البغدادى، بيروت: دار صادر، ۱۹۳۸م.
- العقد الفريد، ابو عمر شهاب الدين احمد بن محمد بن عبد الاندلسى، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- عهد عتيق، مترجم: پيروز سيار، تهران: هرمس، چاپ اول، ۱۳۹۶ش.
- عهد عتيق؛ قصه ی زندگى و باور يك قوم، جerald لارو، مترجم: اصغر رستگار، موسسه انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۹۴ش.
- الفضائل، ابو الفضل شاذان بن جبرئيل قمى، قم: نشر رضى، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
- فقه الامام الصادق (ع)، محمد جواد مغنیه، قم: موسسه انصاريان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
- الفقه، المرور و اداب السفر، سيد محمد حسيني، بيروت: موسسه المجتبى، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- القصاص على ضوء القرآن و السنة، سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، قم: انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- القواعد الفقهية، محد فاضل لنكرانى، قم: مركز فقه ائمه اطهار، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، قم: دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- كشف الغمة فى معرفة الائمة، على بن عيسى اربلى، تبريز: نشر بنى هاشمى، چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- مجلة فقه اهل البيت (ع)، جمعى از مؤلفان، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت (ع).
- مسند حنبل، احمد بن محمد، بيروت: موسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، محمد بن حسن طوسى، بيروت: فقه الشيعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- مكارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسى، قم: نشر رضى، ۱۴۱۲ق.
- مناقب ال ابى طالب (ع)، محمد بن على بن شهر اشوب مازندراني، قم: نشر علامه، چاپ اول،

۱۳۷۹ق.

من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه محمد بن علی، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الاسلامیة الغراء، جعفر سبحانی، قم: موسسه امام
صادق علیه السلام، ۱۴۱۸ق.

نهج البلاغة، محمد بن حسین شریف رضی، قم: نشر هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
«شهربانو، بانوی ایران زمین و مادر امامان، میان ایران پیش از اسلام و شیعه امامی»،
محمدعلی امیرمعزی، در کتاب تشیع، ریشه‌ها و باورهای عرفانی، ترجمه نورالدین
الله‌دینی، چاپ دوم، تهران: نامک، ۱۳۹۵ش.

“Abu Turab”, Etan Kohlberg, Bulletin of The School of Oriental and African Studies,
university of London, p. 347–352.

“Das salomonische Urteil”, Hugo Gressmann, Deutsche Rundschau 130 (1907)

“I Kings (Anchor Bible)”, Mordechai Cogan, New York: Doubleday (2001)

“The Hebrew Folktale: History, Genre, Meaning”, Eli Yassif, , Bloomington: Indiana
University Press (1999)

“The Morphology and Significance of Some Imami Shi’ite Traditions”, Ronald Buckley,
Journal of Semitic Studies, 2007. Vol. 52(2), pp. 301–334.